



با تو گفته‌ام که مخاطب تویی، اما مقصود مخاطبان غایب‌اند که خواهند پس از ما آمدن که فواید عجیب را در کتاب ما بدیشان خواهند نمودن که «الشاهد نزی ما لایزی الغائب» این مقام باشد. در این مقام تا غایب نشوی، حاضر نباشی؛ و تا حاضر نباشی، غایب نشوی.

(تمهیدات، ۳۲۷)

در یغا آن شب که شب آدینه بود که این کلمات می‌نوشتیم به جانی رسیدم که هرچه در ازل و ابد بود و باشد در حرف الف بدیدم. در یغا کسی یایستی که فهم کردی که چه می‌گویم!

(تمهیدات، ۳۴۷)

تمهید یکم: نخستین نگاه اجمالی برای آشنایی و

گزینش متن

۱-۱ عین‌القضاة همدانی (۳۹۲ - ۵۲۵ هجری قمری) پیش از آن که در همدان، در دوره‌ای کوتاه، حدود بیست روز بسا رازهای عرفانی در محضر احمد غزالی بیاموزد و از آن پس نگاهی و راهی دیگر، به سوی ناکجاآبادی برگزیند که جسم را قربانی می‌گیرد تا روح را شیفتگی و سرشاری و زایایی جاودانه بخشد (احتمالاً سال ۵۱۵ هجری قمری)، ده کتاب و رساله و یک مجموعه شعر فراهم ساخته بود. این آثار نتیجه جستجوهای جوانی پرشور در عرصه‌های گوناگون، مانند علم صرف و ادبیات و علوم عربی و تفسیر قرآن و علم حساب هندسی و پاره‌ای از مسائل کلامی بودند. از میان آنها تنها «رساله جمالی» که اثری کم حجم است به فارسی است و اتفاقاً تنها از همین اثر است که نشانی در دست است (برای نام کتابها ر.ک تمهیدات، مقدمه مصحح، ۲-۳).

۱-۲ عین‌القضاة برجسته‌ترین آثار خویش را پس از بیست و چهار سالگی (تا سی و سه سالگی) نوشته است. آثار برجای مانده از این دوره عبارتند از زبدة الحقایق (نخستین اثر) و شکوی الغریب

(واپسین اثر) به زبان عربی، و تمهیدات و نامه‌ها به زبان فارسی. این چهار اثر آیینۀ تمام‌نمای دوران بلوغ فکری، و پختگی و سوختگی شتابان عین‌القضاة‌اند.

سه کتاب دیگر نیز به عین‌القضاة منسوبند که معروفترین آنها شرح کلمات قصار باباطاهر، به زبان عربی است (ر.ک شرح احوال و آثار و دویستی‌های بابا طاهر عربیان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین‌القضاة همدانی...)

۱-۳ در بررسی نثر صوفیانه عین‌القضاة کتابی مورد توجه نگارنده است که:

الف - برآستی نگاشته عین‌القضاة باشد

ب - در ویرانگریهای گوناگون تاریخ پرآشوب اندیشه از میان نرفته باشد

پ - به زبان فارسی نوشته شده باشد

ت - فضای شوق و تلاش و شیفتگی و اندیشگی آن بیشترین برجستگی عرفانی را دارا باشد.

خوشبختانه هر چهار اثر مهم او برجای مانده و به چاپ رسیده‌اند (زبدة الحقایق، تمهیدات و شکوی الغریب به کوشش عقیف عسیران، و نامه‌ها - همراه با رساله جمالی - به کوشش علی‌نقی منزوی و عقیف عسیران).

۱-۴ هر چهار ویژگی فوق در تمهیدات (در درجه اول)، و نامه‌ها (در درجه دوم) جمعند. اما در این جا نگارنده تنها به تمهیدات می‌پردازد زیرا

۱-۱-۴ نخست اینک «مطالب مکتوبات [=نامه‌ها] اغلب مربوط به مسائل فلسفی مانند ممکن و واجب، و حادث و عرض... و اصول عرفان مانند عشق و فنا و قیامت و عالم ارواح، و سلوک و شرح احادیث و آیات قرآن و ارکان دین اسلام، و هر چه بدین موضوعات تعلق دارد می‌باشد» (تمهیدات، مقدمه مصحح، ۱۰) و در تمهیدات «تنها از عرفان محض گفتگو شده است. عین‌القضاة تجارب روحی خود را که عبارت از فداکاری برای وصول به محبوب و فنا در معشوق و تحمل‌گداز عشق و دریافت لذت و صمیمیت و صفا است بیان می‌دارد» (تمهیدات، مقدمه مصحح، ۱۴) و «با وجود... تشابهات [بسیار زیاد] میان تمهیدات و نامه‌ها، تمهیدات بر اذواق، مواجید و اشاراتی عرفانی اشتمال

دارد که طرح آنها البته در مکتوبات [=نامه‌ها] - که به همه حال محدودیت‌های ویژه‌ای برای نویسنده دارد - نمی‌توانسته است میسر باشد...» (خاصیت آننگی، ۵۳)

۱-۴-۲ دوم آن که اگر زبدة الحقایق مهم‌ترین اثر عربی عین‌القضاة باشد، که هست، تمهیدات به عنوان اثری یکپارچه و دارای تشابه موضوعی با زبدة الحقایق، به عنوان مهم‌ترین اثر فارسی عین‌القضاة مطرح می‌شود به گونه‌ای که از یک سو پاره‌ای از موضوعات زبدة الحقایق را بسط و تفصیل می‌دهد و از سوی دیگر رنگ شدید جاودانه‌ای از عشق و عرفان بدانها می‌زند.

۱-۴-۳ سوم آن که عین‌القضاة خود سالها بعد به زبدة الحقایق، که آن را در بیست و چهار سالگی نوشته است، نگاهی انتقادی دارد: «اگر در زبدة الحقایق دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام، یا در آن دعای عریض طویل کاذب بوده‌ام و بی‌خبر از آنچه گفته‌ام، یا مراد در آن روزگار حالتی بوده است که اکنون مانده نیست. پس آن در وقت خود به اضافه با آن روزگار درست بوده است و این به اضافه با حال حاضر است و الصوفی این وقتیه. در هر نفسی آن گوید و آن پوید که باشد.» (نامه‌ها ۳۵۷/۲۰) سال نگارش این نامه، با اشاره به «ده سال»، واپسین سال عمر او است که شهابوار گذشت.

مباحث مطرح شده در زبدة الحقایق بیشتر جنبه فلسفی دارند و در طرح فلسفی آنها جسارت ذهنی وقاد جلوه‌گر است و همانها مبنای تکفیر و فتوای قتل در چند سال پس از نگارش کتابند.

عین‌القضاة جسارت ذوق و دید عرفانی را در تمهیدات به اوج می‌رساند و خود درباره آن می‌گوید «ای دوست! اگر در این کتاب زبده، هیچ کلمه نیستی جز این کلمات، زبده علوم هر دو جهان آمده است، پس بودی عالمیان را... در یغا چه دانی که در این تمهید چند هزار مقامهای مختلف واپس گذاشتیم و از هر عالمی زبده‌ای در کسوت رموز با عالم کتابت آوردیم! پدید باشد که از آن عالم یا این عالم چه توان آوردن؛ جرعه‌ای از کاسه «لا بل هذا کثیر قطرة من بحر لحي لابل شعاع من شمس» (تمهیدات، ۳۰۸ و ۳۰۹)

بدین سان تمهیدات، فزون بر آن که به زبان

# تمهیداتی در کلام السکران\*

فارسی است، در برابر زبدة الحقایق برجستگی موضوعی ویژه‌ای دارد.

۴-۱-۴ چهارم آن که نگارنده آموخته است که «در زبان فارسی پاره‌ای از آثار شعر صوفیه هست که آنها را می‌توان شعر منثور خواند. مناجاتهای پیر انصاری و تمهیدات عین‌القضاة و سوانح احمد غزالی، و لمعات عراقی و لوائح جامی شعرهای عارفانه‌اند که در قالب کلام منثور مجال بیان یافته‌اند.» (ارزش میراث صوفیه، ۱۳۰)

۴-۱-۵ و سرانجام، پنجم آن که نامه‌ها نیز، علیرغم همانندیهای محتوایی و صورتی با تمهیدات، ویژگیهای ساختاری و واژگانی خاص خود را نیز دارند. اما از آنجا که، همان‌گونه که گفته شد، نبض عرفان در تمهیدات تسپندگی فراگیرتر و نیرومندتری دارد و اشارتهای عرفانی نامه بسط و تفصیلی یکپارچه‌تر و روشمندتری یافته است، و فزون بر آن، این مجال اندک را جایی برای بررسی نامه‌ها نیست، و در این جا تنها نگاهی به تمهیدات داریم تا قیسی از آن به دیده‌ی جان گیریم.

#### تمهید دوم: عوامل تعیین‌کننده در نثر عین‌القضاة

۲-۱ نثر خاص عین‌القضاة برآیند چند عامل بنیادین و تعیین‌کننده است:  
یکم. آشنایی با ادب و بلاغت.

۲-۱-۱ نیازی به گفتن ندارد که درسهای گوناگون در زمینه ادب و بلاغت هم جزء برنامه‌های درسی رسمی و غیررسمی همه‌ی کسانی بوده است که نوشتار را مهم‌ترین ابزار تعلیم و تعلم می‌دانسته‌اند. همه‌ی کسانی که آثاری نوشتاری به قلم خویش داشته‌اند یا ذوق ادبی ویژه‌ای داشته‌اند، یا بهره‌گیری از علوم ادبی را در فهم متون از یک سو، و در نگارش متن مطلوب از سوی دیگر، سودمند یافته‌اند، بویژه آن که همه‌ی کسانی که با قرآن، به عنوان مهم‌ترین سرچشمه‌ی دستیابی به معارف، انس داشته‌اند، توجه به مقدمات ادبی عربی را از مهم‌ترین لوازم قرائت متن و نیل به معنی خاص می‌دانسته‌اند.

۲-۱-۲ عین‌القضاة جوان نیز گذشته از نگارش «المفتلذ من التصریف» در علم صرف، طرح کتاب ده جلدی «المدخل الی العربیة و ریاضة علومها الادیبة»

را در ادبیات و علوم عربی آماده داشته است. همچنین اثر ادبی «امالی الاشتیاق فی لیالی الفراق» را نوشته است. (او در شکوی الغریب از این کتابها نام برده است.)

۳-۱-۲ در نثر فارسی او بی‌گمان با نوشته‌های پیر هرات و احمد غزالی آشنا بوده است. وضع ادب فارسی در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم کاملاً روشن است و عین‌القضاة از نظم و نثر فارسی، بویژه در حوزه عرفان نظری و عرفان عاشقانه، بهره‌ها گرفته است و پیوند او با سنت پیران سوخته دل ولایت جبال، که در سخنان صمیمی دلشدگان بعضاً امی تجلی می‌یافت زبان او را صمیمیت، سادگی و رهایی از تکلفات بخشیده است که این، البته، با تجارب شخصی، و روان‌شناسی ویژه‌ی او نیز پیوند دارد.

#### دوم. ذوق شاعرانه

۲-۲-۱ برآستی کدامین ایرانی است که ذوق شاعرانه نداشته است و ندارد! و کدامین قلم بدستی است که این ذوق را تاحدی در خویش پرورش نداشته است بویژه اگر سنت تعلیم و تربیت بر آموزش فن شاعری، و بهره‌گیری از آفرینشهای شاعری تأکید داشته باشد. طبیعی است که در چنین سنتی دلشدگان و شیفته‌ی جانانی که به سوی عرفان کشیده شده‌اند گرایش بس شدیدتر به شعر و شاعری داشته باشند و عین‌القضاة نمونه‌ای تمام عیار از این سوتهدلان شیدایی است که عرفانش عاشقانه است و کدامین عرفان عاشقانه است که شاعرانه نباشد. و مگر عشق و عرفان بیشترین وزن را در شعر پربر ایران ندارند؟

۲-۲-۲ عین‌القضاة دوران پرشور جوانی سرشار از عشق و عرفان را با شعر و شاعری سپری کرده است و نه تنها از گنجینه شعر شاعران پیشین بهره‌ها گرفته و به دلخواه خویش دست به گزینش اشعار مرتبط با علایق عرفانی خویش زده است بلکه خود شعرها سروده است، چنان که مجموعه «نزهة العشاق و نزهة المشتاق» او دارای هزار بیت عاشقانه و غنایی عربی بوده است، و در آثار فارسی او، جای جای نشان ذوق شاعرانه او را در سرایش شعر یا بهره‌گیری از شعر شاعران نامدار تا دوپیتی‌های محلی می‌یابیم. تمهیدات و نامه‌ها (و البته شکوی الغریب، و تا حدودی زبدة الحقایق نیز) ابیات



فارسی و عربی و دو بیتهای و رباعیات زیادی در خود دارند که حتی اگر پارهای از آنها، یا بیشتر آنها، را از خود عین القضاة ندانیم، دست کم می‌توانیم از ذوق شاعرانه، و جغرافیای شعری او و گزینشهای شعری او در پیوند با متن منثور خود، آگاه شویم.

#### سوم. تجربه عرفانی خاص

۱-۲-۳ عین القضاة از یک سو با میراث عظیم عرفان و تصوف (از اویس قرنی و حسن بصری و حلاج تا ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابی‌الخیر و خواجه عبدالله انصاری و محمد غزالی و احمد غزالی) و از سوی دیگر با آموزه‌های بابا طاهر و بابا جعفر و شیخ فتحة و شیخ برکه امی، و سنت عرفان خاص ولایت جبال آشنا است. اما جان بی‌قرار او را به عرصه‌های پرخطر تجارب شخصی عرفانی می‌کشاند و از این رو با چنان دلیری و سوز و گدازی از دانستنیها و دیدنیهای خود می‌گوید که کم‌تر کسی را می‌توان آن گونه شوریده و سوخته دل و مشتاق و جسور در افشای راز دید به گونه‌ای که سراسر نوشته‌اش موجا موج فغان و فریاد شورانگیز است و بر زبان هستی‌اش و بر قلمش چنین جاری می‌شود: «هرچه در مکتوبات و امالی این بیچاره خوانی و شنوی از زبان من نشنیده باشی، از دل من شنیده باشی. از روح مصطفی - علیه‌السلام - شنیده باشی؛ و هرچه از روح مصطفی - علیه‌السلام - شنیده باشی، از خدا شنیده باشی.» (تمهیدات، ۱۷)

۲-۳-۲ تجربه عرفانی، سیر در عوالم ویژه، جلوه‌گر شدن وجوهی از ناشناختی‌ها، و مسأله افشای راز و جسارت ویژه عین القضاة در تمهیدات موج می‌زند. «ای عزیز! لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی‌الالباب اذنی و گستاخی داده است به سخن گفتن و واقعه نمودن پیران یا مردان» (تمهیدات، ۱۷). «شمه‌ای و قدری چنانکه دهند و چنانکه آید گفته شود.» (تمهیدات، ۵۶) «غیرت الهی مستولی شده است. نمی‌گذارد که بیش از این گفته شود.» (تمهیدات، ۲۰۳) «دریغ! ببین که چند تمامی و جاسوسی بکردم، و چند اسرار الهی بر صحرا نهادم! اگرچه گفتن این اسرار کفر آمد که «افشاء سر الربوبیة کفر» اگر چه غیرت او مستولی است برداشتن وجودها! اما زشتی بکنم، و بیته چند که بر طریق سجع وقتی صادر افتاد، اگر چه بسیاری غموض با خود دارد، بنویسم. بعد ما که جز روان مصطفی - صلعم - و محبان خدا کسی دیگر بر معنی این بیته مطلع و واقف نشود؛ اما دیگران را نصیب جز شنودن نباشد. دانستن و دریافتن دیگر باشد و دیدن دیگر.» (تمهیدات، ۲۶۹)

۳-۳-۲ این تجربه غنی عرفانی است که چون هجوم دریا بر کوزه صفحات نوشته را دربر می‌گیرد، قلم رها می‌شود تا عارف به خود آید و بنویسد «این خود رفت.» (تمهیدات، ۲۲۰ و ۲۷۰).

۳-۳-۴ عین القضاة در جای‌جای تمهیدات وصفی از حالت خویش بدست می‌دهد. «این شیفته را مدتی حالتی و وقتی روی نمودی که اندر سالی چند اوقات نام

خداى - تعالى - بر زبان نتوانستمی راندن تا جمال «ن والقلم و ما یسطرون» این بیچاره را بناوخت، و قبول کرد و گفت: بگو «قُل هواللّهُ احدٌ» چه توانی دانستن که این در کدام مقام باشد و در کدام حالت شاید گفتن؟!» (تمهیدات، ۳۵-۳۶). «دریغ در این جنت قدس که گفتم، یک ماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتند که مرا موت حاصل شده است. پس به اکراهی تمام مرا به مقامی فرستادند که مدتی دیگر در آن مقام بودم.» (تمهیدات، ۲۳۱-۲۳۲). «دریغ! چه دانی که این مقام با هر کسی چه می‌کند! کافر که اگر هرچه به من دهند نه از بهر این مقام است. باش تا ذره‌ای از این مقام بر تمثل مقام صورتی به تو نمایند. آنگاه بدانی که این بیچاره در چیست!» (تمهیدات، ۲۹۵) «هرگز ندانی که چه می‌گویم! باش تا رسی و ببینی. گو هنوز در خانه بشریت مقیم شده‌ای و در دست هوا و نفس گرفتاری. این مقام را چه باشی!» (تمهیدات، ۲۴۷)

۳-۳-۵ عین القضاة در تجربه عرفانی سرنوشت خویش را به شهودی خاص، و البته با پیش چشم داشتن سرنوشت حلاج، می‌بیند و بیخردانه از آن می‌گوید: «گروهی دیگر مست آمدند، و زتار نیز بریستند، و سخنهای مستانه آغاز کردند، بعضی را بکشتند، و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره را خواهد بود!!! ندانم کی خواهد بود؟! هنوز دور است!!!» (تمهیدات، ۲۰۵-۲۰۶) «دریغ نمی‌یازم گفتن! مگر که شریعت را ندیده‌ای که نگاهبان شده است بر آنها که از ربوبیت سخنی گویند؟ هرکه از ربوبیت سخن گوید در ساعت شریعت خونش بریزد.» (تمهیدات، ۲۳۰) «دریغ! در این جنت قدس که گفتم، یک ماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتند که مرا موت حاصل شده است. پس به اکراهی تمام مرا به مقامی فرستادند که مدتی دیگر در آن مقام بودم؛ در این مقام دوم ذنبی از من در وجود آمد که عقوبت آن گناه، روزگاری چندبیتی که من از بهر این ذنب کشته شوم. چه گویی آن کس که عاشق را مانع باشد از رسیدن معشوق، ببین که چه بلا آید او را!!! در این معنی این بیچاره را دردی افتاده است با او که نمی‌دانم که هرگز درمان یابد یا نه؟! هرگز دیده‌ای که کسی دو معشوق دارد، و با این همه خود را نگاه باید داشت که اگر با معشوقی بود آن دیگر خونش بریزد و اگر با دیگری همچنین؟» (تمهیدات، ۲۳۱-۲۳۲) «وقت بودی که درآمدی با جماعت محبان؛ و در این حالت که مرا بودی، وقت بودی که مرا با خود ندادندی؛ مرا از چشم ایشان بیوشانیدندی. درآمدندی، و مرا ندیدندی. و وقت بودی در این مقام یک ماه بماندمی چنانکه هیچ کس مرا در نیافتی. باش تا این آیت ترا روی نماید که در حق عیسی گفت «و ما قتلوه و ما صلیوه و لکن شبه لهم.» این هم به چه یافت؟ بدان یافت که رفعت داده بودند او را. «بل رفعة الله الیه» این معنی باشد.» (تمهیدات، ۲۴۷-۲۴۸) «کامل الدوله والدین» نبشته بود، گفت که در شهر می‌گویند که عین القضاة دعوی خدایی می‌کند، و به

قتل من فتوی می‌دهند. ای دوست! اگر از تو فتوی خواهند تو نیز فتوی می‌ده. همه را این وصیت می‌کنم که فتوی این آیت نویسند: «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذوالذین یلحدون فی اسمائه سیجرون بما کانوا یعملون» من خود این قتل به دعا می‌خواهم. دریغ! هنوز دور است! کی بود؟ «و ما ذلک علی الله بعزیز». (تمهیدات، ۲۵۱) «اگر خواهی که شکت برخیزد نیک گوش دار، اگرچه از برای این سخن خونم بخواهند ریخت، اما دریغ ندارم و بترک خود بگویم: آنها که در بند بودند خود زهره و یارای آن نداشتند که از این اسرار بگویند.» (تمهیدات، ۲۶۶-۲۶۷). «دریغ! اگرچه خونم بخواهند ریختن اما دریغ ندارم!... اما هنوز دور است!» (تمهیدات، ۳۱۹-۳۲۰)

۳-۳-۶ عین القضاة این شوریده سری را در بیان حال و سرنوشت خویش این گونه بر پرده رنگ در رنگی که از ازل تا به ابد، و از بی‌کران تا بی‌کران گشوده است، نقش می‌زند: «کنون این بیته را گوش دار... تا باشد که آنچه که با ما خواهند کردن تو را نصیبی بود. تو پنداری که قتل در راه خدا بلا آمد یا بلا باشد؟ نه قتل در راه ما جان آمد. چه گویی کس دوست ندارد که جانش دهند؟! دریغ آن روز که سرور عاشقان، و پیشوای عارفان، حسین منصور را بردار کردند، شبلی گفت: آن شب مرا با خدا مناجات افتاد، گفتم: «الهی الی منی تقتل المحبین؟ قال الله تعالی: الی ان اجد الیه. قلت: یا رب و ما دیت؟ قال: لقائی و جمالی ذیة المحبین» دانی که چه می‌گوید؟ گفت: گفتم بار خدایا محبتان خود را تا چند کشی؟ گفت چندان که دیت یا بم. گفتم: دیت ایشان چه می‌باشد؟ گفت: جمال لقای من دیت ایشان باشد. ما کلید سر اسرار بدو دادیم، او سر ما آشکارا کرد: ما بلا در راه او نهادیم تا دیگران سر ما نگاه دارند. ای دوست هان سر چه داری؟ سر آن داری که سر در بازی تا او سر تو شود. دریغ هرکسی سر این ندارد، فردا باشد روزی چند عین القضاة را ببینی که این توفیق چون یافته باشد که سر خود را فدا کند تا سروری یابد! من خود می‌دانم که کار چون خواهد بود!» (تمهیدات ۲۳۵-۲۳۶)

#### چهارم. تبحر در علوم گوناگون

۱-۴-۲ نیای عین القضاة ابوالحسن علی میانه‌ای / میانجی، و پدر عین القضاة، ابوبکر محمد بن علی میانه‌ای / میانجی] هردو، با برخورداری از هوش و فضل و تحصیلات دینی، قاضی همدان بودند. نیای عین القضاة فقیهی بود با ذوق ادبی، و پدرش فقیهی با گرایش عرفانی. و عین القضاة در چنین خانواده‌ای، با برخورداری از هوش سرشار، در کودکی و جوانی با عطشی سودایی جان شیفته خود را در وادیهای گوناگون علم و ادب گشاند، و بسی زود آموختنی‌های زمانه آموخت، چنان که سالها بعد، در همان شهر، فخرالدین عراقی در هفده سالگی مدرس انواع معارف روزگار خود شد. یازده اثری که در دوران جوانی فراهم ساخته است (بنا بر آنچه در شکوی الضریب آمده) مجلای



جستجوهای دوران نوجوانی و جوانی او بوده‌اند و علائق گوناگون او را متجلی می‌ساخته‌اند. زبدة الحقایق، که آن را در حدود ۲۴ سالگی نوشته است، بیشتر از هر اثر دیگر او رنگ فلسفی دارد. اما مجموع آثار او تبحر او را در ادب، شعر، فلسفه، ریاضیات، فقه، کلام، حدیث، تفسیر و تأویل قرآن، احوال و اقوال عارفان پیشین و پیران ولایت جبال، تعالیم گنوسی، آرای اسماعیلیان، اوضاع زمانه و... نشان می‌دهد به گونه‌ای که او بیشترین علوم را در خود جمع دارد و تقریباً جامع‌العلوم است. اما او، بهرحال، عارفی شوریده سر است و دانش عظیم او در حوزه‌های گوناگون، در نگاه آتشین عرفانی او ذوب می‌شوند و نثر او را سبکی ویژه می‌بخشند.

#### تمهید سوم: عناصر اساسی نثر تمهیدات

۳-۱ چهار عامل مذکور موجب شدند که عین القضاة تمهیدات را چنان بنگارد که براستی «کلام السکران» جلوه کند. «دریغ! این بیتها که گفتم از برای شوق مصطفی می‌گفتم که وعده کرده‌ام به گفتن، هنوز خود نگفته‌ام زیرا که سودا مرا چنین بیخود و شیفته می‌گرداند که نمی‌دانم که چه می‌گویم! مرا از سر سخن یکبارگی می‌برد، و به عاقبت هنوز من قائم تر می‌آیم؛ او با من کشتی می‌گیرد تا خود کدام از ما دو افتاده شود؛ اما این همه دانم که من افتاده شوم که چون من بسیار افتاده‌اند! سودایی و عاشقی نماند، سودا و عشق باقی باشد.» (تمهیدات، ۲۳۶-۲۳۷) «چند شنوی، از عادت پرستی به در شو. اگر هفتاد سال در مدرسه بوده‌ای یک لحظه بیخود نشده‌ای. یک ماه در خرابات شو تا ببینی که خرابات و خراباتیان با تو چه کنند. خراباتی شو ای مست مجازی! بیا تا ساعتی مرافقت کنیم.» (تمهیدات، ۲۴۰ - ۲۴۱) «دریغ! هرچه بیشتر می‌نویسم بیشتر می‌آید، و افزون تر می‌آید!» (تمهیدات، ۱۲۷) «در نگر که این سخن مرا کجا می‌کشد.» (تمهیدات، ۲۱۸) «ببین که سخن مرا از کجا تا کجا می‌کشد! این خود رفت.» (تمهیدات، ۲۹۳) «دریغ! نمی‌یازم گفتن که عالمها زیر و زیر شود!» (تمهیدات، ۲۴۸) «کافر! اگر من می‌دانم که چه می‌گویم! دریغ! چون گوینده ندانم که چه می‌گوید، شنونده چه می‌داند که چه می‌شنود! این خود رفت.» (تمهیدات، ۲۴۹) «ای عزیز بزرگوار! گوش دار! خبر «من

عرف نفسه فقد عرف ربه» را که پرسیده‌های احوال مختلف نمی‌گذارد که ترتیب کتاب حاصل آید.» (تمهیدات، ۵۶)

۳-۲ چنین است که عین القضاة خود نتیجه سلوک را در پایان راهی که طی شده است به خوبی می‌بیند و تصویر می‌کند: «اما ای عزیز! چون خواهند که مرد را به خود راه دهند و به خودش بینا گردانند، دیده یابد. «و این تُطیعوه تَهْتَدُوا» این باشد که اشراق نورالله مرد را دیده دهد، و گوش دهد، و زبان دهد «كنت له سمعاً و بصرأ و لساناً و بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق» بیان صفات شده است که بی تخلقی سالک باشد. در این مقام ملک و ملکوت واپس گذاشته باشد، و از پوست خودی و بشریت برون آمده باشد. «و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبديلاً» بدیده باشد، «یوم تبدل الارض» رسیده باشد. بوی «من عرف نفسه» بوییده باشد، و شراب «عرف ربه» چشیده باشد. «ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن» برو ظاهر گشته باشد. «الرحمن علی العرش استوی» او را مکشوف شده باشد. «یُدَبِّرُ الامر من السماء الی الارض» او را محقق گشته باشد. «نُزِّلَ الله تعالی» برو تجلی کرده باشد. پای همت در عالم «تخلقوا باخلاق الله» نهاده باشد. «کونوا ربانیین» او را نقد شده باشد. «المومن مؤرأة المومن» با او برادری داده باشد.» (تمهیدات، ۲۷۰-۲۷۱)

#### روش‌شناسی تحلیلی و نگرش پدیدارشناختی در روی آوری به تمهیدات

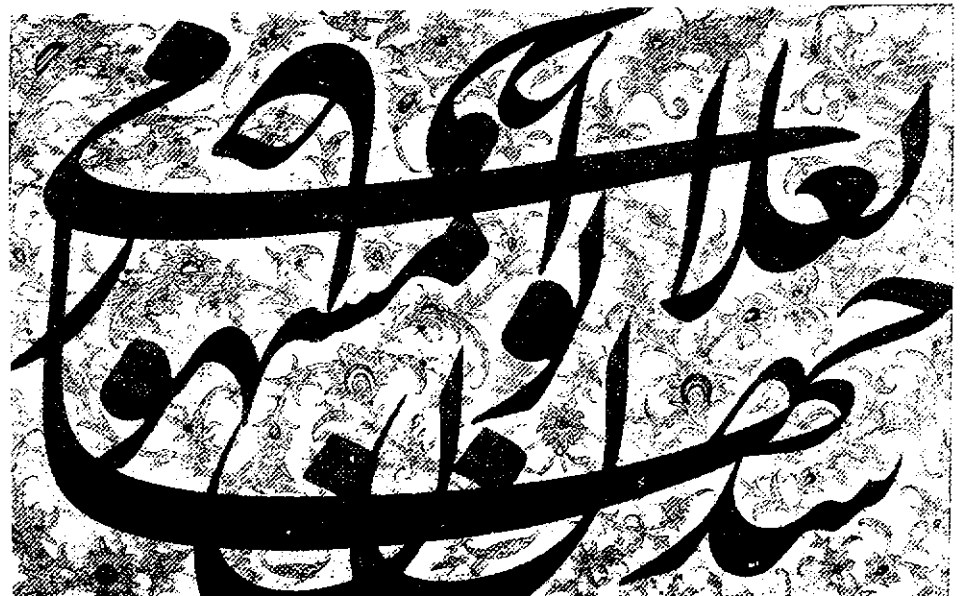
۳-۳ عین القضاة چون از آشنایی دیرین خویش با علوم و متون ادبی، ذوق شاعرانه، تجربه عرفانی خاص، و تبحر در دانشهای عصر در حالتی از شوریدگی بهره می‌گیرد نثر ویژه‌ای عرضه می‌کند که عناصر گوناگون و جوه متفاوت شخصیت معنوی او را در نگرشی یگانه و همخوان در خود دارد. با روش‌شناسی تحلیلی از یک سو و با نگرشی پدیدار شناختی از سوی دیگر می‌توان به متن تمهیدات روی آورد و به بازشناسی و طبقه‌بندی عناصر گوناگون سازنده شکل و محتوای آن پرداخت.

#### مخاطبان تمهیدات و حالت خطایی آن

۳-۴-۱ نیازی نیست که در این جا به وجه تسمیه

کتاب تمهیدات بپردازیم (برای آشنایی با این بحث ر.ک تمهیدات، مقدمه مصحح، ۱۴-۱۷، و خاصیت آیینگی، ۴۹-۵۱). دیباچه‌ای که عقیق عسیران در آغاز کتاب قرار داده است (تمهیدات، ۱)، در صفحات اول هیچ یک از دو نسخه M (نسخه مانیسا گینل - استانبول) و P (نسخه کتابخانه ملی پاریس)، آن‌گونه که کلیشه این صفحات در مقدمه مصحح (پس از صفحه ۱۶ و پس از صفحه ۱۸) مشاهده می‌شوند، وجود ندارند. در این دیباچه نام کتاب زبدة الحقایق فی کشف الدقایق ضبط شده است که «بر ده تمهید تمام کرده شد». مطابق زیرنویس همان صفحه اول متن شش نسخه USRMAB دیباچه‌ای با همین نام برای کتاب را در آغاز خود دارند. از دیباچه نسخه H برمی آید که این نام را عین القضاة خود به کتاب نداده است. اما هم نسخه L هم نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار، و هم نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب نام کتاب را در دیباچه، از قول عین القضاة، زبدة الحقایق آورده‌اند. بی آن که نگارنده بیش از این به دیباچه کتاب بپردازد تنها به این نکته اشاره می‌کند که در این دیباچه همچنین از قول عین القضاة آمده است: «جمعی دوستان درخواستند که از بهر ایشان سخنی چند درج شود که فایده روزگار در آن بود. ملتسم ایشان می‌ذول داشته آمد.» (تمهیدات، ۱) در سه نسخه فوق، که نام کتاب را زبدة الحقایق ضبط کرده‌اند، با اندکی اختلاف از قول عین القضاة آمده است: «این کتاب تصنیف کردم به ده تمهید... از برای عارفان و اصحاب ایقان تا در این کتاب تأمل شافی کنند و تفکر صافی نمایند و تذکری ایشان را حاصل گردد» (تمهیدات، ۱. زیرنویس، و مقدمه مصحح، ۲۳، زیرنویس). بی‌گمان عین القضاة پاره‌ای از نوشته‌های خود (بویژه در نامه‌ها) را در پاسخ‌گویی به پرسش یا اعتراض تجلی‌گاه اندیشه‌ها و احساسهای خود کرده است. چنان که، مثلاً، در آغاز تمهید دهم می‌نویسد: «ای دوست دین، و طالب کلمات حق البقین، بدان که از سوالات تو جواب خواهیم کردن.» (تمهیدات، ۲۵۴). این خود یکی از علت‌های بهره‌گیری عین القضاة از حالت خطایی در تمهیدات، همچون در نامه‌ها است (هر چند، البته، هر نامه لزوماً خطاب به فرد خاصی نوشته نشده است، بلکه هر رساله‌ای که همچون بسا رساله‌های دیگر، نام غامضه را بر خود دارد).

۳-۴-۲ حالت خطایی صمیمیت، سادگی، برهنگی، و بی‌پیرایگی خاصی به تمهیدات می‌دهد که نشان از آتش دل و جگر سوخته دارد. «دریغ! این آتش، هنوز مریدان را باشد؛ آتش دل پیران منتهی را کس نشان نتواند داد. باش تا به مقامی رسی که آتشی دهند ترا که جگر حقیقت تو از حرارت آن آتش سوخته شود.» (تمهیدات، ۲۴۰) او در خطابهایش مهربان است، هر چند مخاطب را مبتدی بیند و واصل نداند. «ای عزیز!» «ای دوست!» «شنیده‌ای.» «مگر نشنوده‌ای» «مگر شنیده باشی.» «دریغ!» «مگر این آیت در قرآن



نخوانده‌ای و نشنیده‌ای که...» (تمهیدات، ۲)، «چه می‌شنوی ای عزیز!» (تمهیدات، ۸) «تو چه دانی که چه می‌گویم!» (تمهیدات، ۲۳) «ای عزیز! گوش دار!» (تمهیدات، ۴۷) «دریغ! چه فهم خواهی کردن!» (تمهیدات، ۴۸) «ای عزیز! از این حدیث چه فهم کرده‌ای؟!» (تمهیدات، ۷۲) «چه دانی که چه گفته می‌شود؟» (تمهیدات، ۱۲۳) «و تو قدر این کلمه چه دانی؟!» (تمهیدات، ۲۴۶) «دریغ! فهم خواهی کردن یا نه؟ چه دانی چه گفته می‌شود؟!» (تمهیدات، ۲۰۵) «ندانم که هرگز از محبت هیچ علامت دیده‌ای؟!» (تمهیدات، ۱۳۷) «دریغ! چه دانی که این مقام با هر کسی چه می‌کند!.. دانی که این چه مقام است... دریغ! مگر که هرگز ترا شاهی نبوده است، و آنگاه جگر از دست عشق و غیرت آن شاهد پاره پاره نصدقه است؟!» (تمهیدات، ۲۹۵) «تو این ندانی! باش تا ترا بینای عالم تمثل کنند، آنگاه بدانی که کار چون است و چیست... دانی که چه می‌گویم؟...» (تمهیدات، ۲۸۷).

۳-۵-۱ اینک باید نگاه‌های اجمالی به عناصر گوناگون سازنده شکل و محتوای تمهیدات انداخت. همان گونه که گفته شد، بهره‌گیری از حالت خطابی صمیمیت و سادگی، (در عین ژرفایی) و سلاست و ویژه‌ای به نثر عین‌القضاة می‌بخشد. نثری که در آن حکمت، و بویژه عرفان، با ذوق آمیخته است. سبکی، در طبقات الشافیه، گفته است «اگر شکوی الغریب را بر صخره‌ها می‌خواندند از رقت و سلاست که در آن هست صخره‌ها از هم فرو می‌شکافت.» (جستجو در تصوف ایران، ۲۰۴) همچنین نظام‌الدینی یمینی، در لطایف اشرفی فی طوایف صوفی درباره عین‌القضاة نوشته است «آن قدر کشف حقایق و شرح دقایق در آثار او آمده که کم کسی آورده است.» (خاصیت آیینگی، ۴۰). بی‌گمان بخشهایی از تمهیدات، بویژه تمهید دهم، مصداق سخن سبکی از یک سو و سخن یمینی از سوی دیگرند. البته شکوی الغریب خود دفاعیه‌ای است که با سوز و گداز عاشقانه - عارفانه از یک سو، و فریاد و فغان از جور زمانه از سوی دیگر عجین است، اما نثر ویژه عین‌القضاة در همه آثار او، چه عربی و چه فارسی، به تناسب موضوع، خود را جلوه‌گر می‌کند. تمهید دهم مهم‌ترین تمهید از کتاب تمهیدات است. «دریغ تمهید دهم آغاز باید کرد که مقصود ما خود جمله دروست.» (تمهیدات، ۲۵۳). این تمهید به تنهایی حدود ۱۰۱ صفحه از ۳۵۴ صفحه متن چاپ شده را پر کرده است. اما در این تمهید نیز قادر به بیان دانسته‌ها یا دیده‌های خود نیست، چنان که در همان آغاز این تمهید می‌گوید «سؤال آغاز به قرآن شاید کرد که «الله نور السموات والارض.» دریغ! هرگز تفسیر این آیت که گفته است، آنگاه کسی را توقع باشد که من نیز بگویم! من در هیچ کتاب، تفسیر و بیان این آیت ندیده‌ام. اما ندانم که تو دیده‌ای یا نه؟ من دیده‌ام، اما در کتاب «و عنده ام‌الکتاب» بی‌حرف و صورت! و لکن نمی‌دانم که چون با حرف و صوت آدم

چگونه بود!» (تمهیدات، ۲۵۴-۲۵۵).

۳-۵-۲ اما، بهر روی، عین‌القضاة می‌کوشد تا یافته‌های خود را به قالب واژگان نزدیک کند، هرچند، همان‌گونه که گفته شد، ناگزیر است بارها و بارها از عبارتهای گوناگون پرسشی، و از واژه‌های افسوس‌آمیزی چون «دریغ!» و «هیئات» بهره‌گیرد تا ناتوانی خود را در گفتن، و ناتوانی مخاطب را دریافتن نشان دهد. این نثر در بهره‌گیری از علوم عربی و ویژگیهائی یافته است که به مهم‌ترین آن ویژگیها اشاره می‌شود.

۳-۶-۱ بهره‌گیری از حالت خطابی و استفاده از عبارتهای پرسشی و واژه‌های افسوس‌آمیز، که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم.

۳-۶-۲ جمله‌های کوتاه، که یا بعضاً با حرف عطف «و» به یکدیگر می‌پیوندد، یا یکی توضیح دیگری است، یا پاسخی که به جمله پیشین که خودپرسی است که عین‌القضاة در سبک ویژه خود طرح کرده است. کم‌تر می‌توان جمله‌ای با بیش از ده واژه در متن تمهیدات یافت. «خلعت عشق، خود هر کسی را ندهند؛ و هر کسی خود لایق عشق نباشد، و هر که لایق عشق نباشد خدای را نشاید؛ و هر که عشق را نشاید، خدای را نشاید. عشق با عاشق توان گفت و قدر عشق خود عاشق داند. فارغ از عشق جز افسانه نداند، و او را (ایام عشق رو دعوی) عشق؛ خود حرام باشد.» (تمهیدات، ۱۱۰-۱۱۱)

۳-۶-۳ نقش آموزشی، هدف آموزشی نهفته در کتاب، که یکی از تجلیات آن همان حالت خطابی آن است، قرائت آن را سهولت ویژه‌ای می‌بخشد: «بدان ای عزیز بزرگوار که...» (تمهیدات، ۱۹). «اما ای عزیز شرطهای طالب بسیار است...» (تمهیدات، ۲۱) «اکنون گوش دار: متکلمان و علمای جهل می‌گویند که خدا را نور نشاید خواند. چرا؟ زیرا که...» (تمهیدات، ۲۵۵).

۳-۶-۴ بهره‌گیری از استعاره، تمثیل، اسطوره و حکایت در پیوند با تجارب شخصی.

عین‌القضاة به آسانی از استعاره و تمثیل و اسطوره و حکایت بهره می‌گیرد و آنها را، در پیوند با تجارب شخصی، در متن یکپارچه تمهیدات، یگانه می‌کند. «دریغ من خود کدام و تو که؟! این سخن در حقیقت خود نمی‌گنجد، در عالم شریعت کجا گنجد؟! تو هنوز جمال شریعت ندیده‌ای، جمال حقیقت کی بینی؟! و اگر خواهی که این را مثال گویم گوش دار: پروانه که عاشق آتش است او را هیچ حظی نیست از آتش تا دور است مگر از نور او، و چون خود را بر آتش زند بی‌خود شود، و از او هیچ پروانگی نماند و جمله آتش شود. چه گویی آتش از آتش هیچ بهره برگیرد؟ و چون که آتش نباشد پروانه غیر آتش باشد. چه بهره باید از آتش؟» (تمهیدات، ۲۴۲) «ای عزیز! پروانه قوت از عشق آتش خورد، بی‌آتش قرار ندارد، و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش

بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.» (تمهیدات، ۹۹) «ای عزیز! آشنایی درون را اسباب است، و پختگی او را اوقات است و پختگی میوه را اسباب است؛ کلی آن است که آشنایی درون چنان پدید آید به روزگار که پختگی درمیوه و سپیدی در موی سیاه و طول و عرض در آدمی که بروزگار زیادت می‌شود... اما به یک ساعت پیدا نشود بلکه هر ساعتی نو افزونی و زیادتی پذیرد. اما پختگی که در میوه پدید آید آن را اسباب است: خاک بیاید، و آب بیاید و هوا بیاید و تابش آفتاب و ماهتاب بیاید و «اختلاف اللیل والتهار» بیاید؛ این اسباب ظاهر است، و اسبابی دیگر بیاید چون زحل و مشتری، و ستارگان ثابت بیاید، و هفت آسمان و بعضی از عالم ملکوت بیاید چون فرشتگان...» (تمهیدات، ۲۷) «اگر خواهی که این کلمه را تمام‌تر بدانی مثالی بشنو: آفتاب دیگر است، و شاعش دیگر آفتاب را به شعاع توان دیدن، و آفتاب، شعاع نیست؛ این سخن مشکل است. مثال دیگر گوش دار: ماه را در آب دیدن دیگر باشد، و معاینه دیدن دیگر. آن کس که ماه را در آب بیند، هم ماه دیده باشد و لکن در حجاب؛ و هم ندیده باشد بی‌حجاب.» (تمهیدات، ۲۹۳) عین‌القضاة می‌داند که گریزی از تمثل نیست: «بنای وجود آخرت بر تمثل است، و تمثل شناختن نه اندک کاری است بلکه معظم اسرار الهی دانستن تمثل است و بینا شدن بدان. دریغ! «تمثل لها بشرأ سوتاً» جوابی تمام است.» (تمهیدات، ۲۹۳).

«اگر عشق حیلۀ تمثل نداشتی، همه رونندگان راه کافر شدند؛ از بهر آن که هر چیزی که او را در اوقات بسیار بر یک شکل و بر یک حالت بیند، از دیدن آن وقت او را وقت ملامت آید؛ اما چون هر لحظه و یا هر روزی در جمالی زیادت و شکلی افزون‌تر بیند، عشق زیادت شود، و ارادت دیدن مشتاق زیادت‌تر. «یحییهم» هر لحظه تمثلی دارد مر «یحیونه» را و «یحیونه» هم چنین تمثلی دارد.» (تمهیدات، ۱۲۴). عین‌القضاة خود تمثل را دیده است: «... او - جلّ جلاله - خود را جلوه‌گری کند بدان صورت که بیننده خواهد به تمثل به وی نماید. در این مقام من که عین‌القضاةم، نوری دیدم که از وی جدا شد؛ و نوری دیدم که از من برآمد؛ و هر دو نور برآمدند و متصل شدند، و صورتی زیبا شد چنان که چند وقت در این حال متحیر مانده بودم.» (تمهیدات، ۳۰۳). پس او می‌پذیرد که از عشق به رمز و مثال سخن گوید: «از عشق نیز بیان نتوان کرد جز به رمزی و مثالی که از عشق گفته شود، و اگر نه از عشق چه گویند و چه شاید گفت؟!» (تمهیدات، ۱۲۵) اما، البته، همی داند «که از عشق الله که عشق کبیر است هیچ نشان نمی‌توان دادن که بیننده در آن باقی بماند؛ اما آن چیز که در هر لحظه جمال خوب‌تر و زیباتر نماید و عالم تمثل را بر کار دارد، هیچ عبارت و نشان نتوان داد جز «لیس کمثلیه شیء.» (تمهیدات، ۱۲۳-۱۲۴). حتی از

اولیاء الله نیز نمی توان سخن گفت: «که اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری». و به تمامی از این طایفه حدیث کردن ممکن نبود زیرا که خود عبارت از آن قاصر آید، و افهام خلق آن را احتمال نکند؛ و جز در پرده‌ای اواخری نتوان گفت و نصیب خلق از معرفت این طایفه جز تشبیهی و تمثیلی نباشد. «و ما یَبْغُ اکثرهم الا ظناً ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً». دریفا! ما خود همه در تشبیه گرفتاریم و مشبیهی را لعنت می‌کنیم.» (تمهیدات، ۴۲).

۳-۶-۵ بهره‌گیری از صنایعی چون جناس، در خدمت نگرش ویژه خویش  
«دریفا اول حرفی که در لوح محفوظ پیدا آمد، لفظ «محبت» بود؛ پس نقطه «ب» با نقطه «نون» متصل شد، یعنی «محت» شد. مگر آن بزرگ از اینجا گفت که در هر لطفی، هزار قهر تعبیه کرده‌اند؛ و در هر راحتی، هزار شربت به زهر آمیخته‌اند.» (تمهیدات، ۲۴۵)  
همچنین باید گفت که تأویل‌گرایی خاص عین‌القضاة موجب وفاداری خاص او به متن قرآن و حدیث، و توجه به نقش ویژه واژگان و حتی حروف می‌شود چنان که در بحث از تأویل‌گرایی او در بهره‌گیری از آیات و احادیث نمونه‌ای را از صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶ تمهیدات نشان خواهیم داد. (واپسین سطرهای ۵-۷)

#### تمهید چهارم: شعر و شاعری در تمهیدات

۴-۱ همان‌گونه که پیش از این گفتیم، عین‌القضاة هم استعداد شعری دارد و هم ذوق و دقت شعرشناسی. در هر دو زبان فارسی و عربی شعرهایی دارد و آثار خود را به مناسبت با شعر، از خود یا دیگران آمیخته است. همان‌گونه که گفتیم انس با شعر و سرودن شعر در عرفان ایرانی به عنصری اساسی تبدیل شده است به گونه‌ای که از طریق شعر عرفانی عرفان ایرانی از شعر تأثیر پذیرفته است و شعر ایرانی از عرفان. استفاده از شعر در متون عرفانی دارای سه وجه است: ۱) عرضه تجربه و نظر عرفانی در قالب سخن منظوم که بخش اعظم آن شعر است؛ ۲) استفاده از سخن منظوم شاعرانه در بافت سخن منثور؛ ۳) نثری که شاعرانه، و بل شعر است. همه آثار برجای مانده از عین‌القضاة در قالب نثر عرضه شده‌اند، اما از ویژگی شعری، به معنایی که در

وجوه دوم و سوم از وجوه سه‌گانه استفاده از شعر در نظر داریم، برخوردارند.

#### الف) استفاده از سخن منظوم شاعرانه دریافت سخن منثور

۱-۲-۴ عین‌القضاة پس از دوران جوانی که به سرودن شعر علاقه‌ای خاص داشت، به نگارش آثار مهم خود پرداخت که زبدة الحقایق اولین آنها، و شکوی الغریب آخرین آنهاست. اگر در این دوره از زندگی توجه ویژه به شعر و ادب را می‌کند، شگفت‌انگیز آن است که با گذشت زمان بهره‌گیری او از شعر در متن آثار منثور فزونی می‌یابد به گونه‌ای که زبدة الحقایق کمترین بهره را از شعر و سخن منظوم دارد و شکوی الغریب بیشترین بهره را؛ و اگر متحنی بهره‌گیری عین‌القضاة از شعر و سخن منظوم را بر حسب زمان ترسیم کنیم تقریباً همواره صعودی خواهد بود. درباره شعرهای عین‌القضاة باید به دو نکته توجه داشت:

۱) شعرهایی که در تمهیدات (و همچنین دیگر آثار عین‌القضاة) آمده‌اند از خود عین‌القضاة و از دیگران‌اند. متأسفانه تاکنون کسی به تلاشی درخور برای بازشناسی شعرهای عین‌القضاة دست نزده است (آنچه دکتر رحیم فرخش، در احوال و آثار عین‌القضاة، انجام داده است، متأسفانه قابل اعتماد نیست).

۲) هم با توجه به دیوان هزار بیتی عربی نزهة العشاق و نزهة المشتاق، و هم با توجه به اشعار عین‌القضاة در شکوی الغریب، می‌توان گفت عین‌القضاة در سرودن شعر به زبان عربی، نسبت به زبان فارسی، تواناتر بوده است. با این همه آنچه در تمهیدات از دیگران و از خود نقل کرده است ذوق شعری او را، در سرایش و گزینش، نشان می‌دهند که او خود گفته است «و شعر موزون را، میزان، ذوق آدمی تواند بود، اگر به قیآن خواهند که برسجند محال بود.» (موسیقی شعر، ۵۲۹)

۱-۲-۴ بدین‌سان تمهیدات، تعداد زیادی شعر عاشقانه - عارفانه در خود دارد که بعضی از آنها، آن‌گونه که خود عین‌القضاة می‌گوید، از خود اویند. چنان که درباره دوازده بیت صفحه ۲۷۰، با مطلع «دل مرکب حق

است که درین زندانست / در عالم خاک مدتی مهمان است.» می‌گوید «اما زشتی بکنم، و بیتی چند که بر طریق سجع وقتی صادر افتاد، اگرچه بسیار غموض با خود دارد، بنویسم...» (تمهیدات، ۲۶۹). گاهی نیز از شاعر نام می‌برد: «اما مگر این بیتها از خواجه احمد خمویه نشنیده‌ای؟» (تمهیدات، ۲۵۸) «دریفا! مگر که ابوالحسن بستی با تو نگفته است، و تو ازو این بیتها نشنیده‌ای؟» (تمهیدات، ۱۱۹).

بهرروی، شعرهایی که عین‌القضاة، از خود یا دیگران، با ذکر نام شاعر یا بی‌ذکر نام شاعر، بدون انشاء با دقت خاص، و در خدمت آنچه عین‌القضاة در نظر دارد، ثبت شده و با متن منثور کتاب عجین شده‌اند.

#### ب) نثری که شاعرانه، و بل شعر است

۱-۲-۴ در اینجا نیازی به بحث درباره شعر، از آن حیث که شعر است، گوهر شعری، شعر منثور، نثر شاعرانه، نثر از آن حیث که نثر است، و... نداریم. پیش از این نظر دکتر زرین‌کوب را درباره مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری، تمهیدات عین‌القضاة، سوانح غزالی، لمعات عراقی، و لوائح جامی، که در شعرهایی عارفانه... در قالب کلام‌اند آوردیم. دکتر شفیع کدکنی نیز در بحث از شعر منثور می‌نویسد «... در بسیاری از عبارات بیهقی و یا تذکرة الاولیاء نظم بیشتر رعایت شده است تا مثلاً بسیاری از شعرهای سروش اصفهانی یا قانی... در بسیاری از عبارات بیهقی یا تذکرة الاولیاء و یا نثرهای عین‌القضاة همدانی شما به حالتی از اجتماع کلمات برخوردار می‌کنید که در منتهای قدرت ترکیب و انتظام قرار دارند به حدی که اگر کلمه‌ای پس و پیش شود یا کلمه‌ای به مترادف خود... تبدیل شود آن سلسله و انتظام به هم می‌خورد.» (موسیقی شعر، ۲۲۷ و ۲۲۸)

۲-۲-۴ عین‌القضاة در مبحث عشق بیشترین بهره را از شمع و آتش و پروانه می‌برد تا در ترکیب جادویی واژگان در جملات کوتاه به گونه‌ای نگرش خویش را عرضه کند که نتوان ساختار واژگان را در هم شکست زیرا که ظرف و مظهر یکی شده است: «چون پروانی خود را بر میان زند، سوخته شود؛ همه نار شود. از خود چه خبر داردا و تا با خود بود، در خود بود؛ عشق می‌دید، و عشق قوتی دارد که چون عشق سرایت کند به معشوق، معشوق همگی عاشق به خود کشد و بخورد. آتش عشق پروانه را قوت می‌دهد، و او را می‌پروراند تا پروانه پندارد که آتش، عاشق پروانه است؛ معشوق شمع همچنان با ترتیب و قوت باشد؛ بدین طمع خود را بر میان زند. نه عشق و نه پروانه.» (تمهیدات، ۹۹-۱۰۰)

۳-۲-۴ حتی زمانی که بی‌بهره‌گیری از شمع و آتش و پرواز، و به گونه‌ای مستقیم و برهنه از عشق می‌گوید کلامش استحکامی ناگسیختنی، همراه با معنایی فراتر از سخن متعارف و طنین فراسویی دارد. «بدایت عشق به کمال، عاشق را آن باشد که معشوق را فراموش کند، که عاشق را حساب با عشق است، با





معشوق چه حساب دارد؟ مقصود وی عشق است و حیات وی از عشق باشد. بی عشق او را مرگ باشد. در این حالت وقت باشد که خود را نیز فراموش کند، که عاشق وقت باشد که از عشق چندان غصه و درد و حسرت بیند که نه در بند وصال باشد، و نه غم هجران خورد زیرا که نه از وصال او را شادی آید، و نه از فراق او را رنج و غم نماید. همه خود را به عشق داده باشد.» (تمهیدات، ۱۰۱).

۲-۲-۴ صفحه ۴-صفحه ۲-صفحه ۴-صفحه ۲-صفحه ۴  
سطر، بلکه جمله جمله عین القضاة در تمهیدات هجوم بی توقف معنی در ترکیب خوش ساختی از واژگان درخور است. «دریغ! چه می شنوی؟!» «چه دانی که چه گفته می شود؟!» «دریغ!» «هیئات! هیئات!».

**تمهید پنجم: اصطلاحات و تعابیر عرفانی در تمهیدات**  
۱-۵- عین القضاة عارف است و طبیعی است که اصطلاحات و تعابیر عرفانی در نوشته های عرفانی او بیشترین تعدد و تکرار را دارا باشند. نگاهی به مهم ترین اصطلاحات عرفانی تمهیدات، میزان بهره گیری عین القضاة از اصطلاحات خاص عرفانی، توجه او به پاره ای از اصطلاحات و بی توجهی او به پاره ای دیگر از اصطلاحات، و جایگاه تمهیدات را نسبت به متون عرفانی نوشته شده پیش و پس از آن روشن می سازد و پژوهندگان علاقه مند می توانند به بررسی های تطبیقی دلخواه خود پردازند:

ادم، آینه، ابد، ابرو، اتحاد، اتصال، اثبات، اجابت، احد، احرام، احوال، احیای موتی، اختیار، اخلاص، ادب، ادراک، ازل، اسرار، اشاره، اصل، امانت، امر، انالاحق، انس، اولیا، ایجاد، ایمان، باده، بازار، باطل، بت [بتخانه، بت شاهد، بتکده، بت یغماپی]، بُعد، بقاء، بلا، بوسه، بهشت، بیعت، بیهوشی، پرده، پیر [پیر آینه، پیر خرابات، پیر طیب، پیر کامل...، پیک، پیمان، تجرید، تجلی، ترسا، تشبیه، تصوف، تقدیر، تقوی، تلون و تلوین، توبه، توحید، توفیق، جام، جان، جبروت، جرعه، جسم، جفای معشوق، جلال، جلوه، جمال، جمال الست، جمال عزت، جهال عشق ازلی، جمال لاله الاالله، جمال مصطفی...، جنون، جوانمرد، چشم، چهره، حال، حجاب، حق [، عالم حق، حق یقین]، حقیقت، حلول، حیات، خال، اُخد و خال، خال و خد و چشم]، خرابات، خشوع، خطاب، خلافت، خلعت، خلق، خلوت، خورشید، خوف، خیال، دایره [، دایره بسم الله، دایره نفی...، درد، دریا، دعوت، دل، دنیا، دیوانه، ذات، ذوق، راحت، راز، ربانی، ربوبیت، رحمت، رُخ، رسالت، رضا، رنگ، روح، رؤیت، ریاضت، زاهد، زکوة [زکات]، زلف زَنار، زهد، سالک [، راه سالک مراد سالک، منزل های سالک، سالک مبتدی، سالک منتهی...، سایه، سبب، سیر، سعادت، سلوک، سماع، سودا و سودایی، سوخته، شاهد و شاهد بازی، شب قدر، شهوت، شیخ، شیدا و شیدایی، صبر، صحرا [، صحرای الهی، صحرای

جبروت، صحرای صفات، صحرای صورت...، صفات [حجابهای صفات، مکاشفه صفات، معرفت صفات، صفات قایمات بذات...، صفت ذات، صمد، صنم، صورت، صوفی، صوم، طاعت، طالب، طریق و طریقت، طلب، ظهور، عارف، عاشق [، عاشق بیخود، عاشق بی عشق، عاشق بی معشوق، عاشق دیوانه، عاشق مجنون، عاشق مبتدی...، عاقل، عالم [عالم الغیب والشهادت، عالم الوهیت، عالم بقاء، عالم تقدیر، عالم جان، عالم جبروت، عالم حق، عالم حروف، عالم حقیقت، عالم حیوانی، عالم خاک، عالم خلقت، عالم ذات، عالم رؤیت، عالم سر، عالم سفلی، عالم صورت، عالم عدم، عالم علوی، عالم فنا، عالم قدس، عالم کسب، عالم محسوس، عالم ملک، عالم ملکوت، عالم وجود، عالم یقین...، عبودیت، عدم، عرش، عَرَض، عشق [، آینه عشق، ابجد عشق، بار عشق، بونه عشق، تمثیل عشق، جمال عشق، خلعت عشق، درد عشق، دیوانه عشق، ذوق عشق، سَرعشق، سودای عشق، شراب عشق، نشانه عشق، وصف عشق، عشق ازلی، عشق الهی، عشق عبودیت، عشق کبیر، عشق لم یزلی، عشق میانه، عشق و غیرت، عشق و محبت...، عقل، علم، عنایت، عهد [و عهد ازل]، عیش، غفلت، غم، غمزه، غیب، غیرت، غین قلب، فتح، فراق، فطرت، فقر، فنا، قبله، قدح باده، قدیم، قرب، قضا، قلب، قلم، قلندری، قوت [و غذا]، قهر، قیام، قیامت، کافر، کثرت، کعبه، کفر، کلام، کمال، کون و کونین، کوه [طور]، کوی [خرابات]، لقاء، لوح محفوظ، مثال، محب و محبت، محرم، محو، محنت، مخلص، مراد، مرد و مردی، مرگ، مرید، مست و مستی، مشاهده، مشتاق، مشرق [، مشرق ازلی، مشرق ابدی]، مطرب، مطلوب، معاينه، معراج، معرفت، معشوق [، دشنام معشوق، دوری از معشوق، غیرت معشوق، فراق معشوق، قوت معشوق]، مغرب، مقام، مکاشفه [ی صفات]، مکر، ملامت، ملک، ملکوت، منزل، موت، مهر، می، میکده، ندا، نظر، نعمت، نفس [، نفس آینه، نفس اماره، نفس لواحه...، نفی، نقاب، نقطه، نماز، نور، جمال نور، [نور احد، نور احمد، نور ابلیس...، واحد، واقعه، وجود، وحی، وصال [و وصل]، وطن، وفا، ولایت، هجر، هدایت، هشیاری، همت، هو، هوا، یحبهم و یحبونه [سورة ۵ آیه ۵۷]، یقین.

۲-۵- اصطلاحات برشمرده از مهم ترین اصطلاحات متون عرفانی پیش و پس از تمهیدات اند. نیازی به گفتن نیست که اصطلاحات برگرفته از متون دینی، یعنی قرآن و احادیث، معمولاً پیوند خود را با زمینه معنایی اصلی حفظ کرده اند، در هر صورت از صافی نگرش تاویل کننده ویژه عین القضاة عبور کرده و در متن تمهیدات نشسته اند.

#### تمهید ششم. اصطلاحات فلسفی در تمهیدات

۱-۶- عین القضاة با فلسفه کلام آشناست، اما به

عنوان عارف هرگز روش و نگرش متکلمان و فیلسوفان را نمی پذیرد. با این همه هرچند ارادتی ویژه به امام محمد غزالی دارد، نه تنها بوعلی سینا را تکفیر، و حتی سرزنش نمی کند بلکه «صد هزار جان این مدعی [را] فدای آن شخص» می کند که «مطمون بیگانگان» آمد. (تمهیدات، ۳۵۰). فزون بر این نه تنها در سه مورد به سخن احتمالی بو علی سینا استناد می کند (تمهیدات، ۱۶۷ و ۲۸۹ و ۳۳۹) بلکه از اصطلاحات فلسفه مشاء نیز در چند مورد بهره می گیرد (وجود، واجب الوجود، جوهر، و عرض). اما همان گونه که سخنان منسوب به بوعلی سینا سخنانی ویژه است که عین القضاة عارف را خوش می آید، بهره گیری از اصطلاحات فلسفه مشاء نیز در خدمت متن کاملاً عرفانی، و نه فلسفی، تمهیدات است. این رنگ ظاهراً فلسفی قادر نیست بافت کاملاً عرفانی اثر را تحت الشعاع قرار دهد. فلسفه ای که می پسندد فلسفه ای است که در آن ابوعلی سینا در پاسخ ابوالخیر خوار (رک اسرار التوحید، مقدمه مصحح، ۵۲) که از او راهنمایی خواسته است او را به «دخول در کفر حقیقی و خروج از اسلام مجازی» توصیه می کند. (تمهیدات، ۳۳۹ و خاصیت آیینگی، ۹۷) چنان که پس از انشاد ابیات (اندر ره عشق کفر و ترسای به / در کوی خرابات تورسویی به / زَنار به جای دلق یکتایی به / سودایی و سودایی و سودایی به / فریاد می زند، یا با استفهام تأکیدی آمیخته با طمانینه می پرسد «نیک می شنوی که چه گفته می شود؟ ای فلسفی چه گویی؟! این کلمات نه کلمات فلسفه است؟ هرچه نه چون این کلمات فلسفه باشد، جمله مضمحل و باطل است.» (تمهیدات، ۳۵۰) چنین است که اصطلاحات «جوهر» و «عرض» در متن نوشته جایگاهی شایسته می یابند: «دریغ! مگر که جوهر جانت را عَرَض، عشق نیست؟ که هیچ جوهر نیست که از عرض خالی باشد، ولی عَرَض نتواند بودن. جوهر عزت را عَرَض، عشق ما است... ای دریغ! هرگز فهم نتوانی کردن که چه گفته می شود! عشق خدای - تعالی - جوهر جان آمد، و عشق ما جوهر وجود او را عَرَض آمد. عشق ما او را عَرَض و عشق او جان ما را جوهر. اگر... جوهر بی عَرَض متصور باشد، عاشق بی معشوق و بی عشق ممکن باشد؛ و هرگز خود ممکن و متصور نباشد. عشق و عاشق و معشوق در این حالت قایم به یکدیگر باشند.» (تمهیدات، ۱۱۲ و ۱۱۳). «دریغ! نیک بشنو «الله نور السموات والارض»، الله وجود ذات او بود که جوهر عزت باشد، و نور، صفت ذات الهیت، که عرض باشد. آخر شنیده ای که جوهر، آن بود که «ما یقوم به العَرَض»: جوهر عبارت از اصل وجود باشد، و عرض معنی قایم به جوهر. این جوهر و عرض عالم محسوس نمی گویم، جوهر و عرض حقیقی می گویم. اگر فهم توانی کرد! دریغ خدا موجود است، پس جوهر باشد، و جوهر بی عرض نباشد؛ وجود الله، جوهر باشد؛ و نور، عَرَض آن جوهر باشد.» (تمهیدات، ۲۵۷).

۷-۱ همه می‌دانیم که عرفان در جهان اسلام پیش از همه و بیش از همه ریشه در ایمان دینی ویژه، و پیوند و انس عارفان با قرآن و سنت دارد به گونه‌ای که بخش زیادی از مهم‌ترین اصطلاحات عرفانی از قرآن و حدیث گرفته شده‌اند، و عارفان با تمسک آیات و احادیث روش و بینش عرفانی خود را پرورانده‌اند، و البته در این راه ضمن تأثیرپذیری از روشها و بینشهای برون دینی تاویل‌های ویژه‌ای نیز از آیات به دست داده‌اند. صفحه صفحه تمهیدات موجاموج ارادت و شیفتگی خاص عین‌القضاة به قرآن و پیامبر است؛ و طبیعی است که عین‌القضاة بیشترین بهره‌گیری را از آیات و احادیث داشته باشد.

۷-۲ حدود ۱۴۵ آیه در قرآن ذکر شده است که از آن میان بعضی تکرار شده‌اند به گونه‌ای که ۷۵۹ بار به قرآن استناد شده است. در میان آیات بیشترین بسامد از آن «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (بخشی از آیه ۵۴ سوره مائده) و «فَأُوْحِيَ اِلَىٰ عِبْدِهِ مَا اُوْحِيَ» (آیه ۱۰ از سوره نجم) است (هر یک ۸ بار). پس از آنها بخشی از آیه ۲۳ سوره جاثیه [= سوره ۴۵] ۶ بار تکرار شده است (با آن که در متن تمهیدات در هر شش بار بدرستی «افرايت من اتخذ الاله هواه» ضبط شده است، اما گویا مصحح ارجمند کتاب، عقیف عسیران، به گونه‌ای ناخودآگاه آن را «ارایت...» تلقی کرده و آن را آیه ۴۳ از سوره ۲۵ [= فرقان] دانسته است مگر آن که غلط چاپی روی داده

باشد و به جای «سوره ۴۵ آیه ۲۳»، «سوره ۲۵ آیه ۴۳» حروفچینی شده باشد).

۷-۳ در متن تمهیدات ۲۷۶ حدیث، در ۴۰۱ جا، مورد استناد قرار گرفته‌اند. دو حدیث «(اول ما خلق نوری» و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر یک ۸ بار و چهار حدیث «جذبته من جذبات الحق توازی عمل الثقلین»، «رأيت ربی ليلة المعراج فی احسن صورة»، «من رأنی فقد رأی الحق»، و «من مات فقد قامت قيامته» هر یک ۶ بار تکرار شده‌اند. در میان احادیث، حدیث قدسی نیز وجود دارد که معروف‌ترین آنها حدیث «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف» است (سه بار، صص، ۹، ۲۶۵، ۲۷۵).

۷-۴ همه جا برداشت عین‌القضاة از آیات و احادیث با ذوق عرفانی او آمیخته است. این ذوق عرفانی و برداشت ویژه تا حدی علت و معلول یکدیگرند. تاویل‌گرایی ویژه عین‌القضاة، صرف‌نظر از ریشه‌های برون دینی، هم متأثر از ذوق عرفانی او و هم اثرگذار بر این ذوق عرفانی است. او تجارب دینی را با تجارب درونی خویش پیوند می‌دهد و قرانت خویش از قرآن و احادیث را درونی می‌کند. نگاه خاص او به قرآن و احادیث هم علت تجربه خاص او و هم معلول آن تجربه، البته در ترازوی دیگر از صیوروت آن، است. چنین است که آیات و احادیث را در نظر خاص خویش حل می‌کند به گونه‌ای که هر آیه و هر حدیث، در متن خوش می‌نشیند. عین‌القضاة خود بخوبی از نقش خدا و زبان او در تجربه عرفانی آگاه است و از آن، با حفظ تعالی آن، استفاده می‌کند تا با حرکت از استنباط خاص خود از قرآن به تاویلی مرتبط با تجارب شخصی و توجیه‌کننده آن تجارب دست یابد. او کاملاً از امکانهای گوناگون تفسیری آگاه است. منشوری پیش چشم باطن دارد که در برابر متن کلام مقدس گرفته است تا او از این سوانوار تاویل ویژه به معانی باطنی دلخواه خویش را به دست آورد و به طالبان مشتاق عرضه کند. او همواره با قرآن و سخنان پیامبر و بازآفرینی رفتار پیامبر در ذهن عرفانی ناآرام خویش زندگی می‌کند. او از قرانت لغوی قرآن می‌گذرد تا به قرانت استعالی خاص برسد و تمهیدات راه، در سایه کشاندن واژه‌ها و عبارات به عرصه تجربه شخصی، پیوندی صوری و محتوایی با قرآن بخشد.

۷-۵ نخست باید از حروف قرآن گفت: «... و قرآن را که کلام خداست نوری خواند که «واتبعوا النورالذی انزل معه» تو از قرآن حروف سیاهی می‌بینی بر کاغذ سفید، بدان که کاغذ و مداد و سطرها نور نیستند، پس «قرآن کلام‌الله غیر مخلوق» کدام است؟» (تمهیدات، ۲) «قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، در هر حرفی هزار هزار غمزه جان‌ریا تعبیه کردند.» (تمهیدات، ۱۶۸) «قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود، و بیگانگان را در آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که به ظاهر شنوند، زیرا که سمع باطن ندارند.» (تمهیدات، ۱۶۹) «دریفا! ما از قرآن جز حروف سیاه و سیدی کاغذ

نمی‌بینیم؛ جوانمردا! قرآن را در چندین هزار حجاب به خلق فرستادند؛ اگر جلالت نقطه بای بسم‌الله عرش آمدی یا بر آسمانها و زمینها، در حال پست و گذاخته شدندی.» (تمهیدات، ۱۷۳) و خبری از اسرار ملک و ملکوت در حروف مقطعه آغاز بعضی از سوره است: «ای عزیز! او خواست که محبان را از اسرار ملک و ملکوت خود خبری دهد در کسوت حروف تا نامحرمان بر آن مطلع نشوند، گوید: «الم، المر، الر، یهبعص، یس، ق، ص، حم عسق، ن، طه، المص، طسم، طس»، «هرکس را توان دیدن قرآن نیست: «اما تو قرآن کجا بینی؟ هیهات! هیهات! قرآن در چندین هزار حجاب است، تو محرم نیستی؛ و اگر در درون پرده ترا راه بودی، این معنی که می‌رود بر تو جلوه کردی.» (تمهیدات، ۱۶۹) «دریفا! خلق به ظاهر قرآن قناعت کرده‌اند؛ و همه از او پستی بینند. باش تا مغز او خورند» (تمهیدات، ۱۷۷-۱۷۸) و چنین است که او در جستجوی مغز قرآن به برداشتهای خاص خود می‌رسد: «دریفا بر راه سالک مقامی باشد که چون بدان مقام رسد بداند که همه قرآن در نقطه باء بسم‌الله است، و یا در نقطه میم بسم‌الله است؛ و همه موجودات در نقطه باء بسم‌الله بینند. مثالش را گوش دار. اگر گویی: «لله مافی السموات و مافی الارض»، آنچه در آسمان و زمین است هر دو گفته باشی؛ اما اگر هرچه در آسمان و زمین است یکان یکان مفرد نامش برشماری، روزگاری بی‌نهایت به کار آید. باش تا دولت دست دهد، خود را بینی در دایره «ان الله بکل شیء محیط» او محیط بنده باشد و بنده محاط او، تا وجود خود بینی در نقطه‌ای که در زیر باء بسم‌الله است و جلالت باء بسم‌الله را بینی که خود را بر محرمان چگونه جلوه می‌دهد از نقطه باء. اما این هنوز نامحرمی باشد، اگر جمال سین با میم‌بینی که نگاه بدانی که محرمیت چه باشد.» (تمهیدات، ۱۷۲) «نوش باد آن کس را که... گفت هر حرفی از قرآن در لوح محفوظ عظیم تر از کوه قاف است. این لوح محفوظ خود دانی که چه باشد؟ لوح محفوظ دل بود. این قاف دانی که چیست؟ «قی والقرآن المجید» باشد.» (تمهیدات، ۱۷۳) «... این حروف را در عالم سر، مجمل خوانند، و حروف ابجد خوانند. ای عزیز! در این عالم که گفتم، حروف متصل جمله منفصل گردد که آنجا خلق خوانند «یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» پندارند که متصل است؛ چون خود را از پرده به در آرد، و جمال خود در حروف منفصل بر دیده او عرض کنند، همچنین باشد، ج، ب، ه، م؛ اگر مبتدی باشد، چون پاره‌ای بر سد حروف همه نقطه گردد. ای عزیز! تو هنوز بدان نرسیده‌ای که ترا ابجد عشق نویسد. نشان ابجد نوشتن آن باشد که حروف متصل منفصل گردد. «ولقد وصلنا لهم القول» این باشد، پس «فصلنا الآیات» نشان این همه است. این جمله را ابجد عشق نوشتن خوانند در طریقت، بر لوح دل سالک.» (تمهیدات، ۱۷۵، ۱۷۶) عین‌القضاة در توجه خاص به متن و نقش و جایگاه حروف در تاویل‌گرایی خویش چنان پیش می‌رود که چنین ترکیب پیچیده‌ای





از کلام، با ساختار خاص و دلالت معنایی ویژه بدست می‌دهد: «باش تا بر «یای» و «نفخت فی من روحی» گذر کنی؛ آنگاه «یای» «یس والقرآن الحکیم» با تو بگوید که «یای» «لعنتی» با ابلیس چه می‌کند؛ و «یای» «کهیص» یا تو بگوید که کاف «سلام علیک ایها الّتی ورحمة الله وبرکاته» با محمد چه می‌کند. به جلال قدر لم یزل که از ازل تا ابد «کاف» صلت «سلام علیک» و «تای» و صلت «ص والقرآن» از محمد یک لحظه خالی نبود و نباشد، و «یای» «لعنتی» با ابلیس همچنین چه گوئی اگر کسی را قوت و غذا بازگیری زنده بماند، و وجودش به جای تواند بود؟ (تمهیدات، ۲۲۵-۲۲۶) یکی از نقاط اوج تأویل‌گرایی خاص عین‌القضات در برداشت ویژه او از آیه نور [آیه ۲۵ از سوره نور] جلوه‌گر است که با بهره‌گیری از احادیث و آیات دیگر متنی درخشان در متون عرفانی عرضه می‌کند (ر.ک، تمهیدات، ۲۵۴-۲۶۴)

۶-۷ چنین است که «کلام السکران» عین‌القضاة در تأویل آیات چنان پیش می‌رود که می‌انگارد خود از پوست قرآن گذشته است و «ز قرآن مغز آن» برداشته و «پوست آن بهر خران» بگذاشته است. «دریغ! خلق به ظاهر قرآن قناعت کرده‌اند؛ و همه از او پوستی بینند. باش تا مغز او خورند.» (تمهیدات، ۱۷۷-۱۷۸) و «این کلمه من نمی‌گویم که او [یعنی «خدای - تعالی» در «شب معراج»] می‌گوید. مگر که این خران بی‌افسار خاکسار و نگوسار تازی نیز نمی‌دانند!» (تمهیدات، ۲۷۸)

#### تمهید هشتم: اقوال شخصیتها در تمهیدات

۱-۸ در متن تمهیدات ۱۵۴ قول عربی از اقوال شخصیتها، در ۱۸۵ جا، نقل شده است. کسی که بیشترین شمار گفته‌ها از او نقل شده است حلاج است (۱۸ بار) و قوی که بیشترین تکرار را دارد «اذا تم الفقر فهو الله» است (۷ بار). کسانی که از آنان قول یا قولهای نقل شده است عبارتند از: حلاج، اویس قرنی، ابویزید، ابن عباس، شبلی، عبدالله زید، ابوبکر دقاق، ذوالنون، ابوالحسن خرقانی، حسن بصری، کعب الصار، ابن عطا، مجاهد، عمر، ابوسعید [که]، به احتمال بسیار زیاد، در اصل ابوالخیر خقار است. ر.ک اسرار التوحید، مقدمه مصحح، ۵۲؛ ابوبکر باقلانی، جنید، یحیی معاذ رازی، خضر [بنی]، ابن سینا، قحطبی، ابوالفرج زنگانی، علی بن ابی طالب [ع]، حارثه، خراز، بلال حبشی، ابوبکر فورک، تستری، عیسی [پیامبر]، بشر حافی، ابوبکر صدیق، ابوبکر وزّاق، ابوعباس قصاب، معروف کوفی، ابوالحسن نوری، فضیل عیاض، ابوهیره، محمد غزالی.

۲-۸ در متن تمهیدات همچنین قولهای، به فارسی، به کسانی چون ابوسعید ابی‌الخیر و ابوالحسن خرقانی [رئیس] نسبت داده می‌شوند (تمهیدات، ۲۸۵، ۳۴۰) و شعرهایی از کسانی چون ابوسعید ابی‌الخیر،

احمد غزالی، و ابوالحسن سبیتی نقل می‌شوند (تمهیدات، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۴۸، ۲۸۱، ۳۳۹).

۳-۸ برخورد او به کلام بزرگان معمولاً همراه با ابراز احساساتی از سر شوریدگی است: «دریغ از دست کلمه دیگر که ابوالحسن خرقانی گفته است.» (تمهیدات، ۱۲۹) «ای دوست! فریاد از دست حسن بصری که این مقام را شرح چگونه می‌دهد.» (تمهیدات، ۲۱۱) «دریغ از دست این کلمه که [ابوعلی سینا] چه خوب گفته است.» (تمهیدات، ۲۸۹) «دریغ! جگرم پاره پاره می‌شود از دست آن که در جهان کسی بایستی که این کلمه را گوش داشتی که خواجه امام ابوبکر باقلانی چه می‌گوید... دریغ! این معانی جلوه بر کسی کند که هفتاد و اند مذهب مختلف را واپس گذاشته باشد. آن کس که هنوز یک مذهب تمام ندیده باشد او از کجا و این سخن [خواجه امام ابوبکر باقلانی] از کجا؟» (تمهیدات، ۳۰۴ و ۳۰۵)

۴-۸ گاهی عین‌القضاة از یک آیه، یک حدیث، یا گفته‌ای عربی از یک شخصیت ترجمه‌ای - نه لزوماً تحت‌اللفظی - به دست می‌دهد که متن را بس خواندی‌تر می‌کند. این سخنان با نقشی که در فرهنگ عام اسلامی دارند، علاوه بر آن که سخن را مستند می‌کنند در متن فارسی به زیبایی می‌نشینند و نویسنده با بیان آن مفاهیم به فارسی ضمن دستیابی به هدف ساده عرضه مفهوم به کسانی که عربی نمی‌دانند، همواره در متن گستره معنایی مورد نظر خود حرکت می‌کند تا انتقال معنی را صورت دهد.

#### تمهید نهم: عشق در تمهیدات

۱-۹ تمهید چهل و پنج صفحه‌ای ششم (با عنوان «حقیقت و حالات عشق») با حدیث مشهور (من عشق و عفت ثم کتم فمات شهیداً) آغاز می‌شود (تمهیدات، ۹۶) عین‌القضاة ناگزیر است که به عشق بپردازد: «هرچند که می‌کوشم که از عشق در گذرم، عشق مرا شیفته و سرگردان می‌دارد؛ و با این همه، او غالب می‌شود و من مغلوب. با عشق کی توانم کوشید؟» (همان). و مگر عارف را، بویژه بر متن سنت عرفان خراسان، از عشق گزیری هست و عین‌القضاة با همه آنچه در تمهید ششم از عشق می‌گوید «تمامی شرح شاهد و مشهود [را] در تمهید دهم خواهد گفت (تمهیدات، ۱۱۵) پیش از این مهم‌ترین ترکیبهای را که از عشق و عاشق و معشوق در تمهیدات به کار رفته‌اند بدست دارم. بی‌آنکه بخواهیم تبیینی از عشق در نگرش و منظومه عرفانی عین‌القضاة عرضه کنیم ضروری است پاره‌هایی خاص از تمهیدات را، درباره عشق، بازخوانی کنیم تا نوش یگانه آن را در ژرفای جان مزه کنیم که طعم جادویی آن از هر دهان پاک و معطر که تجربه کنیم «نامکرر است»:

«دریغ! عشق فرض راه است همه کس را. دریغ! اگر

عشق خالق نداری باری عشق مخلوق مهیا کن تا قدر این کلمات ترا حاصل شود. دریغ! عشق چه توان گفت! و از عشق چه نشان شاید داد، و چه عبارت توان کرد! در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد، و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند. عشق آتش است، هر جا که باشد جز او رخت دیگری نهد. هر جا که رسد سوزد، و به رنگ خود گرداند.» (تمهیدات، ۹۶-۹۷) «ای عزیز جمال لیلی دانه‌ای دان بردامی نهاده؛ چه دانی که دام چیست؟ صیاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون مرکبی سازد از آن عشق، خود که او را استعداد آن نبود که به دام جمال عشق ازل افتد که آنگاه به تابشی از آن هلاک شدی بفرمودند تا عشق لیلی را یک چندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند؛ تا پخته عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق‌الله را قبول تواند کردن.» (تمهیدات، ۱۰۴-۱۰۵)

۳-۹ عین‌القضاة در سخن از عشق و عاشق و معشوق نه تنها از لیلی و مجنون، و همچنین از پروانه و شمع و آتش، بهره می‌گیرد بلکه از خدوخال و زلف و ابروی شاهد نیز سخن می‌گوید: «تو چه دانی ای عزیز که این شاهد کدام است؟ و زلف شاهد چیست؟ و خدوخال کدام مقام است؟ مرد رونده را مقامها و معانیها است که چون آن را در عالم صورت و جسمانیت عرض کنی و بدان خیال انس‌گیری و یادگار کنی، جز در کسوت حروف و عبارات شاهد و خدوخال و زلف نمی‌توان گفت و نمود... دریغ! چه می‌شنوی؟ خال سیاه مهر محمد رسول الله می‌دان که بر چهره لاله‌الله ختم و زینتی شده است. خد شاهد هرگز بی‌خال کمالی ندارد. خد جمال لاله‌الله بی‌خال محمد رسول الله هرگز کمال نداشتی و خود متصور نبودی.» (تمهیدات، ۲۹) «ای عزیز چه دانی که خد و خال و زلف معشوق با عاشق چه می‌کند؛ تا نرسی ندانی! خدوخال معشوق جز چهره نور محمد رسول الله مدان که «اول ما خلق الله نوری». نور احمد خدوخال شده است بر جمال نور احد؛ اگر باورت نیست بگو: «لاله‌الله محمد رسول الله» دریغ! اگر دل گم نیستی در میان خدوخال این شاهد، دل بگفتی که این خدوخال معشوق با عاشق چه سرها دارد. اما دل که ضال شد، و در میان خدوخال متواری و گریخته شد، این دل را که باز یابد؟ اگر با دست آید بگوید آنچه گفتی نیست... ای عزیز اگر بدین مقام رسی کافیرا به جان بخری که خدوخال دیدن معشوق جز کفر و زنا دیگر چه فایده دهد؟ باش تا رسی و بینی، آنگاه این بیچاره را معذور داری به گفتن این کلمات. هرگز مسلمان کافر را دیدم ای؟ از حسن و جمال محمد رسول الله جمله مؤمنان کافر شده‌اند، و هیچ کس را خبر نیست! تا این کفرها نیابی به ایمان بت‌پرستی نرسی، و چون به سرحد ایمان رسی و بت‌پرستی را بینی، بر درگاه لاله‌الله محمد رسول الله نقش شده و ایمانت تمام، این وقت باشد؛ و کمال دین و ملت در این حال نماید.» (تمهیدات، ۱۱۷-۱۱۸)

۴-۹ جان سودا زده عین القضاة چنان شیفته یاد چنین شاهد و معشوقی است که در مکاشفه‌ای بر او ظاهر می‌شد و شیخ سیاوش را که در بیداری نور او را تاب نمی‌کرد و در ساعت می‌سوزاند (تمهیدات، ۲۳۳)، تا در آینده، در اوج نگارش تمهید دهم، او را از اوج‌گیری بیشتر بازدارد؛ چنان که در خواب شیخ ابوعلی آملی به عین القضاة گفت «ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرا منه.» (تمهیدات، ۲۵۴) و عین القضاة قبول کرد و از گفتن دست برداشت و همگی بدو مشغول شد که همواره عشق برای عین القضاة کامل‌ترین پیر بوده است: «اول سرمایه‌ای که طالب سالک را باید، عشق باشد؛ که شیخ ما گفت: «لا شیخ ابلغ من العشق» هیچ پیر کامل‌تر، سالک‌تر از عشق نیست.» (تمهیدات، ۲۸۳) و در راه عشق گستاخیها کرد و گفت: «دریفا! اگر چه خونم بخواهند ریختن اما دریغ ندارم!... آرزو که از ادبار خود باز رهم؛ اما هنوز دور است! اما دانم که گویی کلمات خود نگفت؛ این کلمات بر بیان مراتب عالی که همت است گفته می‌شود.» (تمهیدات، ۳۰۹-۳۱۰)

۵-۹ واپسین جمله‌های تمهیدات، نیز چنین بود: «کی باشد که از ادبار خود برهیم؟! و هنوز دور است و آرزو که عن قریب میسر شود...» (تمهیدات، ۲۵۴) و چون میسر شد و از ادبار خود باز رهید و جسد بیجانش را از دار به زیر آوردند و احتمالاً واقع یا تخیل، آن را در بوریا پیچیدند و نفت زدند و سوزاندند خواسته‌اش در رباعی زیر پژواکی از ازل تا به ابد یافت:

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم

و آن هم به سه چیز کم‌بها خواسته‌ایم

گر دوست چنین کند که ما خواسته‌ایم  
ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

تمهید دهم: واپسین نگاه اجمالی و بدرودی ناگزیر و نه برای همیشه

۱-۱۰ بدینسان، تمهیدات، که «کلام السکران» و نگارشی بیشتر در حال سکر و مستی است، تجلی تجارب خصوصی عرفانی عارفی سوخته دل و شوریده سر است که تک تک دیده‌ها و شنیده‌های چشم و گوش سر و جان را با رنج و درد و حزن و رجا یافته است و این خود شهادتی ویژه در بیان بدو بخشیده است. عین القضاة در تلاشی جانگرا است برای برشدن از خاک، برای رسیدن به ترازوی ویژه، برای کندن از عادت‌ها و عادت‌پرستیها و بریدن از عادت‌پرستان، در پی مرادی که عشق است. و چنین است که عارفانه‌ترین اثر عین القضاة آفریده می‌شود که عاشقانه‌ترین نیز هست و به طبع و به تبع؛ و شاعرانه‌ترین نیز هست به طبع و تبع. همه موج‌موج شور در شور احساس و اندیشه در سیر و سلوکی با روش و نگرش عرفانی عارفی دردمند که هم رسالت خویش می‌داند و هم سرنوشت خویش؛ و آگاهانه ره می‌سپرد تا بر شود.

۲-۱۰ زبانش بازتاب شخصیت ویژه او، با جلوه‌های گوناگون معنوی است. تمهیدات جولانگاهی است که در آن ماجرای روح یک صوفی بی‌تاب جلوه‌گری می‌کند و واژگان از خزانه‌های معارف گوناگون فراگرفته سرریز می‌کنند تا در ترکیبی ویژه زبان عارفی ویژه را تشکیل دهند. زبانی با جلوه‌های گوناگونی از نقد و کلام و فلسفه و قرآن و حدیث یگانه شده در عرفان، و آمیخته با عشق. از «عشق حقیقی» تا «عشق مجازی» و ترکیب خاص واژگان با دیدگاهی ویژه، به گونه‌ای که در مجاللی مناسب می‌توان به نسخ‌شناسی واژگان، ریشه واژگان، و نوع واژگان در تمهیدات پرداخت و نوآوری‌ها، آشنایی زدایی‌های گوناگون، کاربردی تازه واژگان، طرح واژه‌های تازه، و ایجاد معانی تازه در فضای تازه دلخواه را نشان داد و بر شدن زبان گفتار معمولی تا تراز زبان گفتار عارفی این گونه را به نمایش گذاشت، و سنجیدگی و متانت متن را نمونه‌های دقیق‌تر داد، و لحن ویژه عارف عاشق محزون را از ترنم واژه‌ها به گوش رساند.

۳-۱۰ عین القضاة سبکی ساده و در عین حال دشوار از ترکیب واژگان دارد. زبانش را ریشه‌هایی ژرف در زبان کهن است. و سخنش در ظاهر و باطن با قرآن و حدیث آمیخته و سرشت است، و پیوندهایی از واژگان عرضه می‌کند که در خدمت غنا و تعالی شکل و محتوی، و لفظ و معنی سخنند. واژه و تصویر و نگاه و زبان با استفاده از استعاره و خیال و حکایت و مکاشفه و تجربه و تفسیر و تأویل تصویر رنگ در رنگ پایداری را از انسانی با هویت ویژه، ایستاده بر خاک و گردن افراخته

تا افلاک، عرضه می‌کنند. نثر کاملاً پخته است و اصطلاحات همه بر جای خویش خوش نشسته‌اند و تجارب شخصی و سلوک دردمندانه برای دستیابی به حقیقت زبانش، حتی زبان تمثیل و استعاره و زبان فرارونده‌اش را از انتزاع دور می‌کنند. در برخورد با ماوراء نیز زبانش بشدت انسانی است اما بر قرن است تا حجابها بر درد و ناگفتنی‌ها بگنجد. زبانی بازتابنده شخصیت صادق و پرشور جستجوگر رهائی و بی‌تاب سفر به ماوراء از جهانی که او در آن از نوجوانی با هوشی سرشار، در خدمت جانی سودایی و شیفته، و نگران حال آدمیان، همواره در جستجوی تعالی خود و دیگران بوده است، و ضمن نبرد با پلشتیها و روزمرگیها و سطحی‌نگریها بر آن بوده است تا نادیدنیها ببیند و ناشنیدنیها بشنود و بتواند همه را بر چشم و گوش جان دیگران عرضه کند و ناگفتنیها را عیان یا در پرده، به صراحت یا به رمز با دیگران در میان نهد. و چنین شد که چنین سالکی تمهیدات خود را، در واپسین گامهای سلوک، چنین به پایان برد «باش تا به عالم من رسی که زحمت بشریت در میان نباشد که خود با تو بگویم آنچه ناگفتنی باشد. در عالم حروف بیش از این در عبادت نتوان آوردن. کی باشد که از ادبار خود برهیم؟ و هنوز دور است و آرزو که عن قریب میسر می‌شود.» (تمهیدات، ۲۵۴)

• به نوشته محمد نوربخش (در سلسله الاولیاء)، گذشتگان سخن عین القضاة را در «کلام السکران» می‌دانسته‌اند (خاصیت آیینگی، ۴۲)

ماخذ

- ارزش میراث صوفیه. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲.

زرین کوب، عبدالحسین. جستجو در تصوف ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷

شفیعی کدکنی، محمدرضا. موسیقی شعر. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۸

فرمنش، رحیم. احوال و آثار عین القضاة. تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۰

مقصود، جواد. شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های با باطاهر عریان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین القضاة همدانی (۱۹). با اصل و ترجمه کتاب الفتوحات الریسانیه فی مزج الاشارات الهمدانیه به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم، مشهور به خطیب وزیر. انجمن آثار ملی چاپ دوم، ۱۳۵۶

عین القضاة همدانی. تمهیدات. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. تهران: انتشارات منوچهری. چاپ چهارم، ۱۳۷۳

- نامه‌های عین القضاة همدانی. به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران. تهران: کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار ۱۳۶۲

مایل هروی، نجیب. خاصیت آیینگی. تهران: نشرنی. چاپ اول ۱۳۷۳

سپهینی، محمدین منور. اسرارالضوحید. تحقیق و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷

